

## دیرینه‌شناسی کرامات صوفیان؛ مطالعه موردی «طعام اندک و اِطعام بسیار»

داوود پورمظفری\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهیدچمران اهواز

### چکیده

بخش بسیاری از مناقب‌نامه‌های صوفیان به بیان کرامت‌های پیران تصوف اختصاص دارد. هدف این مقاله آن است که از منظر دیرینه‌شناسی، نظام‌های حقیقت و گزاره‌های معنابخش به امر خارق عادت را در مناقب‌نامه‌های صوفیان، مناقب‌نامه‌های شیعی، سیره‌های نبوی، عهد جدید و عهد عتیق به دست دهد. نگارنده در پژوهش حاضر فقط با تمرکز بر یکی از کرامات صوفیان با عنوان «طعام اندک و اِطعام بسیار»، امر خارق عادت را در گفتارهای مختلف، از عهد عتیق تا متون صوفیانه قرن هشتم هجری، مطالعه کرده و کوشیده است تا گزاره‌های معنابخش به امر خارق عادت را معرفی کند. نویسنده هرچند کانون توجه خود را بر یکی از کرامت‌های صوفیان قرار داده، از مطالعه کلان‌نگرانه امر خارق عادت غافل نبوده است. از نظرگاه دیرینه‌شناسی، «تأیید آسمانی» پیران تصوف اندیشه نهفته‌ای است که در پشت اعمال خارق عادت جای گرفته است. امر خارق عادت در مناقب‌نامه‌های شیعی به مثابه «ولایت و تداوم جانشینی پیامبر اسلام»، در سیرت‌نامه‌های نبوی به منزله «برتری پیامبر اسلام و دین او» بر سایر انبیا و ادیان و در عهدین به عنوان نشانه «مؤید نبوت» پدیدار می‌گردد. این مقاله نشان می‌دهد که امر خارق عادت در گذر زمان پدیده‌ای یک‌پارچه و ثابت نبوده و همواره در فضای حاکم بر گفتارهای مختلف معانی تازه‌ای به آن افزوده شده است؛ دیگر اینکه کرامات

\* نویسنده مسئول: dpoormozaffari@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۶

صوفیان بیش از آنکه نتیجه دخل و تصرف در امر واقع و عینی باشد، مولود روابط بینامتنی است.

واژه‌های کلیدی: کرامت، امر خارق عادت، تصوف، دیرینه‌شناسی.

### ۱. درآمد

بخش‌های زیادی از مناقب‌نامه‌های صوفیان بازگویی کرامات یا رویدادهای خارق عادت است که از پیران تصوف سر زده است. مسئله اصلی مقاله حاضر مطالعه دیرینه‌شناختی کرامت در متون صوفیه است. پرسش‌هایی که این پژوهش بر محور آن‌ها به پیش برده می‌شود، عبارت‌اند از:

۱. از منظر دیرینه‌شناسی، رخداد کرامت در گفتمان تصوف مبتنی بر چه نظام حقیقتی است و در سایر گفتمان‌ها چه نظام‌هایی از حقیقت به امر خارق عادت معنا می‌بخشد؟

۲. به لحاظ تاریخی در امر خارق عادت چه تغییراتی رخ داده است؟

نویسنده برای تبیین نظام‌های حقیقت و عقلانیت‌هایی که وقوع امر خارق عادت را معنادار می‌کند، متون بسیاری را، از عهد عتیق تا مناقب‌نامه‌های صوفیانه قرن هشتم، بررسی کرده است که در جای خود مورد بحث قرار می‌گیرد. به دلیل تلقی‌های متفاوت و گاه مبهم از اصطلاح دیرینه‌شناسی، لازم است ابتدا درباره آن سخن بگوییم.

دیرینه‌شناسی<sup>۱</sup> یکی از اصطلاحات کلیدی در روش‌شناسی میشل فوکو است. «توصیف دیرینه‌شناختی فقط در پی نشان دادن قاعده‌مندی گزاره‌هاست» (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۱۰). برنامه فوکو در دیرینه‌شناسی آن است که گزاره‌هایی را نشان بدهد که از سوی گفتمان‌هایی مشخص و در دوره‌هایی مشخص مَحْمَل «حقیقت» هستند. دیرینه‌شناسی به توصیف این گزاره‌ها و بیان گشتارهای تاریخی آن‌ها در دوره‌ها و گفتمان‌های متفاوت می‌پردازد. به بیان دیگر، کار دیرینه‌شناسی این است که معنای کردارهای معینی را نمایان سازد و بگوید که آن کردارها به چه معنایی پدیدار می‌شوند. هدف دیرینه‌شناسی آن است که نشان بدهد در هر سلسله‌ای از کردارها عقلانیتی وجود دارد

و بر مبنای آن عقلانیت، نظام حقیقتی وجود داشته که کردارها بر اساس آن مَهمل یا معنادار تلقی شده یا احکام درست یا نادرست درباره آن‌ها صادر شده است (مشایخی، ۱۳۹۵: ۵۵). از این رو دیرینه‌شناس در پی آن است تا نمایان کند که مثلاً مجموعه‌ای از Xها به منزله Y پدیدار می‌شوند. در موضوع بحث این مقاله، مطالعه دیرینه‌شناختی باید روشن کند که وقوع امر خارق عادت (کرامت، معجزه) و بسامد رخداد آن در مناقب‌نامه‌های صوفیان، مناقب‌نامه‌های شیعی، سیرت‌نامه‌های نبوی، عهد جدید و عهد عتیق تحت تأثیر کدام عقلانیت یا نظام حقیقت است؟

درباره روش دیرینه‌شناسی توجه به سه نکته ضروری است: یکی اینکه ممکن است بسیاری تصور کنند که دیرینه‌شناسی محدود به جست‌وجوی آغازها، سرمنوم‌ها و شواهد کهن است؛ اما هم فوکو (۱۳۹۲: ۱۹۳ و ۲۰۴) و هم متأثران از او تأکید کرده‌اند که دیرینه‌شناسی به دنبال یافتن سرمنشأ نیست (آگامبن، ۱۳۹۴: ۱۰۴). مقصود آگامبن این است که «هدف» دیرینه‌شناسی فوکویی یافتن سرمنشأ نیست و «دیرینه» در دیرینه‌شناسی، لزوماً به معنای گذشته نیست. میان «پیگیری خط نَسَب» و روش مطالعاتی فوکو - که متأثر از نیچه است - تفاوت‌های مشخصی وجود دارد. «پیگیری تبار و سلسله نَسَب به روش متعارف تاریخی آن به کار مشروعیت‌بخشی به اعمال [بزرگان] می‌آید» (شیرت، ۱۳۹۳: ۱۹۱). هنگامی که «سلسله نَسَب چیزی را پی می‌گیریم، به دنبال پیوندی واحد و بدون گسست میان آن پدیده و خاستگاه آن هستیم» (همان، ۱۹۰)؛ حال آنکه در شیوه فوکویی گسست‌ها و انقطاع‌های تاریخی که در معنا و کارکرد یک پدیده رخ می‌دهند، درخور توجه‌اند.

نکته دوم، تفاوت روش فوکو با دو گونه مرسوم تاریخ‌نویسی است. فوکو معتقد است روش تحلیلی او با روش تحلیل در نگارش تاریخ اجتماعی و تاریخ اندیشه‌ها متفاوت است. او با اشاره به «گسستی» که میان تاریخ اجتماعی و تاریخ اندیشه‌ها وجود دارد، می‌گوید تاریخ‌نگار اجتماعی به تشریح کردارها می‌پردازد، بدون اینکه به اندیشه‌ها توجه کند؛ تاریخ‌نگار اندیشه نیز به تبیین اندیشه‌ها و نظام‌های حقیقت روی می‌آورد و از کردارها غافل می‌شود (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۴۰). فوکو می‌خواهد با روش

دیرینه‌شناسی از طریق توجه به نظام‌های حقیقتی که بر کردارها چفت‌وبست شده است، از این یک‌جانبه‌نگری‌ها رهایی یابد.

نکته سوم، تفاوت بارزی است که میان روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی<sup>۲</sup> وجود دارد. تبارشناسی روشی درمقابل دیرینه‌شناسی نیست؛ بلکه مکمل آن است. «در تحلیل‌های تبارشناسانه مفهوم کانونی، مفهوم فوکویی قدرت است» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۹۶). چشم تبارشناس توانایی دیدن شبکه قدرت و روابط و مناسبات آن را به تحلیلگر می‌دهد. آن‌گاه که به اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌های متقابل در میدانی از نیروها می‌نگریم، درحال مواجهه با شبکه قدرت هستیم. مطالعه تبارشناختی کرامات صوفیان این امکان را فراهم می‌کند تا مناقب‌نامه‌های صوفیان و نیروی کرامت در دل مناسباتی از قدرت دیده شود که در میدانی از نیروهای سیاسی، اقتصادی، لشکری، فقهاتی، فلسفی و زاهدانه هم اثرپذیر است و هم‌اثرگذار. از آنجا که در این مقاله مجال تبارشناسی کرامت و امر خارق عادت وجود نداشته است، طرح آن را به فرصتی دیگر موکول کرده‌ایم.

## ۲. پیشینه تحقیق

درخصوص امر خارق عادت به‌طور کلی و کرامت‌های صوفیان به‌طور خاص پژوهش‌های متعدد و متنوعی صورت گرفته است. آنچه بتوان به‌عنوان پیشینه پژوهش حاضر در نظر گرفت، در دو حوزه قابل جست‌وجوست: یکی در حوزه مطالعات عرفان و تصوف و دیگری در حوزه مطالعات علم حدیث. درباره کرامت‌های صوفیان تحقیقاتی به‌منظور رده‌بندی انواع کرامات (شهبازی و ارجی، ۱۳۸۷؛ رادمنش و همتی، ۱۳۹۰)، شرایط و دلایل تکوین آن‌ها (شیری، ۱۳۹۰؛ ثروت، ۱۳۸۹) و میزان صدق و کذب کرامت‌های صوفیان (ابن جوزی، ۱۳۸۱؛ دشتی، ۱۳۸۴) انجام شده است.

غالب پژوهش‌های حوزه عرفان و تصوف متمرکز بر بررسی صدق و کذب کرامت مبتنی بر دلایل عقلی و نقلی است. چنین پژوهش‌هایی گرچه در نوع خود مفیدند، همگی به‌نوعی دنباله‌روی ابن جوزی هستند و غالباً چشم‌انداز تازه یا متفاوتی را در مطالعه کرامت صوفیان نگشوده‌اند. در حوزه مطالعات حدیث نیز توجه محققان عمدتاً به میزان اعتبار احادیث و راویان آن‌ها در مناقب‌نامه‌های شیعی بوده است؛ نظیر

پژوهش محمدحسینی و قائدان (۱۳۸۴) که از نظر دانش حدیث‌شناسی (درایة‌الحدیث)، اسناد روایات دلایل و کرامات منتسب به ائمه شیعه را بررسی کرده‌اند. چنان‌که از بررسی پیشینه پژوهش برمی‌آید، تاکنون مطالعه امر خارق عادت از منظر دیرینه‌شناسی مورد عنایت پژوهشگران نبوده است.

### ۳. بررسی یک نمونه موردی: «طعام اندک و اطعام بسیار»

شیوه پژوهش در این مقاله بدین صورت بوده که ابتدا کرامت‌های مشابهی از متون صوفیانه استخراج و مفاهیم پایه‌ای و مشترک در میان حکایت‌ها تعریف و دسته‌بندی شده است؛ آن‌گاه همه حکایت‌های مشابه و عناصر مفهومی آن‌ها در زیر یک مقوله با عنوان «طعام اندک و اطعام بسیار» نام‌گذاری و تحلیل شده است. پژوهشگر به تدریج مقوله مورد نظر را در گفتمان‌های دیگر نیز پی گرفته؛ به این ترتیب که کاوش و تحلیل را از پیکره‌های متنی خرد آغاز کرده و اندک‌اندک آن را توسعه داده است. گردآوری و تحلیل داده‌ها در یک روند تاریخی از متون متأخر به سوی متون متقدم پیش می‌رود و تحولات این کرامت را در گفتمان‌های متفاوت نشان می‌دهد. سرانجام نظام‌های حقیقت و گزاره‌های معنابخش به کرامت مذکور و به‌طور کلی امور خارق عادت در هر گفتمان بیان شده است.

### ۳-۱. مناقب‌نامه‌های صوفیان

یکی از متأخرترین نمونه‌های کرامت «طعام اندک و اطعام بسیار» حکایتی است که درباره خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند (۷۱۸ - ۷۹۱ق) نقل شده است:

نقل کرد درویشی که روزی حضرت خواجه ما [...] به منزل من رسیدند. قوی خوشحال شدم. در خانه من آرد نبود. در همان روز خروار[ی] آرد آوردم. خواجه فرمودند: «این آرد را خرج می‌ساز و از حال کمی و بسیاری این آرد با هیچ‌کس اعلام مکن». حضرت خواجه مدت دو ماه در منزل این ضعیف بودند و دائماً درویشان و دوستان به‌واسطه قدم شریف ایشان می‌آمدند و از آن آرد طعام پخته می‌شد و آن آرد بر حال خود بود و بعد از آنکه خواجه رفتند، مدت بسیار نیز از

آن آرد خرج کرده می‌شد و آرد بر حال خود بود. بعداً چون نفس مبارک حضرت خواجه را خلاف کردم و با اهل و اولاد قصه را گفتم، دیگر آن برکه نماند (بخاری، ۱۳۷۱: ۲۴۴ - ۲۴۵).

در حکایت بالا سه کنشگر اصلی وجود دارد: نخست بهاء‌الدین محمد نقشبند است که براساس فضای حاکم بر مناقب‌نامه او، برکت یافتن و افزایش آردها متأثر از معنویت وی است. چنین کنشگری در این پژوهش «فزونی‌دهنده» نام گرفته است. دیگری مرید خواجه است و کنش اصلی او آن است که طعام برکت‌یافته را میان افراد تقسیم می‌کند. این کنشگر «توزیع‌کننده» است. نقش سومین کنشگر آن است که بر اثر رعایت نکردن توصیه خواجه و افشای راز طعام برکت‌یافته، موجب نقصان و نیستی آن شده است. در اینجا از او به «زوال‌دهنده» یاد می‌شود.

اگر مناقب‌نامه‌های صوفیان را با تمرکز بر نقش کنشگران اصلی آن‌ها بکاوییم، با نمونه‌های متعددی از چنین حکایت‌هایی مواجه می‌شویم. یکی از کهن‌ترین شواهدی که با حکایت بالا پهلو می‌زند، ماجرای طعام اندکی است که ابوالحسن خرقانی (۳۵۲ - ۴۲۵ق) بدان، جماعت بسیاری را اطعام کرده است. گفته‌اند هنگامی که ابوسعید ابوالخیر به دیدار خرقانی رفت، هفتادوآند نفر از صوفیان با او بودند؛ درحالی که در سرای وی فقط به اندازه چند قرص نان آرد وجود داشت. همسر خرقانی چند قرص نان پخت. شیخ گفت نان‌ها را در خُمی بگذارند و سرپوشی بر آن بنهند، آن‌گاه دست در خُم کنند و نان بیرون آورند و سرپوش بردارند. چنان شد که به همه نان رسید و باز هم از خُم نان بیرون می‌آمد. همسر خرقانی با خود گفت: «این نان چندین نبود بنگرم تا در خُم چند است. همان [تعداد] بود که در آنجا نهاده بودند. شیخ گفت: [اگر] اشارت نگاه داشتندی آن نان تا قیامت بیرون می‌گرفتندی و مسافران ما می‌خوردندی» (نوشته بر دریا، ۱۳۸۴: ۲۶۵).

حکایت‌هایی از این دست با موضوع طعام اندک و اطعام بسیار در میانه قرن پنجم تا اواخر قرن هشتم در اغلب مناقب‌نامه‌های صوفیان همواره تکرار شده است. به‌منظور پرهیز از نقل‌قول‌های طولانی، نگارنده متن شواهد مورد استناد را در پی‌نوشت‌های مقاله درج کرده<sup>۳</sup> و در جدول زیر کنشگران اصلی حکایت‌ها را نشان داده است.

## جدول ۱. کنش‌ها و کنشگران اصلی کرامت «طعام اندک و اطعام بسیار» در

## مناقب‌نامه‌های صوفیان

ردیف	مآخذ حکایت	بازه زمانی	کنشگران اصلی			فزون‌یافته
			فزون‌دهنده	توزیع‌کننده	زوال‌دهنده	
۱	انیس‌الطالبین و عدة‌السالكين	۷۱۸ - ۷۹۱ق	بهاء‌الدین نقشبند	مرید	مرید	آرد
۲	مقامات ابوبکر تایب‌ادی	؟ - ۷۹۱ق	ابوبکر تایب‌ادی	خدمتکار	عورت	گندم
۳	صفوة‌الصفاء	۶۱۵ - ۷۰۰ق	شیخ زاهد	اهل خانه، مردان	—	برنج
۴	مناقب اوحد‌الدین کرمانی	؟ - ۶۳۵ق	اوحد‌الدین کرمانی	خادم	—	حلوای خانگی
۵	مقامات ژنده‌پیل	۴۴۱ - ۵۳۶ق	احمد جام	اخ‌ی‌علی غابدی	لشکریان، اخ‌ی‌علی	آرد، نان
۶	اسرار‌التوحید	۳۵۷ - ۴۴۰ق	ابوسعید	شیخ عمر شوکانی	شیخ عمر شوکانی	گندم
۷	مقامات خرقانی	۳۵۲ - ۴۲۵ق	خرقانی	همسر خرقانی	همسر خرقانی	نان

مناقب‌نامه‌های صوفیان

مطابق اطلاعاتی که در جدول شماره یک و متن حکایت‌ها آمده است، در حکایت‌های مربوط به کرامت طعام اندک و اطعام بسیار، سه کنشگر و سه کنش اصلی وجود دارد. کنش‌های کنشگران اصلی عبارت‌اند از: «فزون‌ی دادن، توزیع و زوال‌دادن». فزون‌دهنده بر اثر اعمال کنش فزون‌دهندگی، فزون‌یافته را به حد پایان‌ناپذیری می‌رساند، سرانجام زوال‌دهنده موجب از بین رفتن تأثیر کنش فزون‌دهنده و پایان یافتن برکت یا نعمت می‌شود. کنشگران اصلی نیز عبارت‌اند از: «فزون‌دهنده، توزیع‌کننده و زوال‌دهنده». ساختار روایی بسیار ساده این قبیل حکایت‌ها بدین شکل است که بر اثر کنش «فزون‌دهندگی» شیخ، طعام یا ماده غذایی اندکی به نحو چشمگیری «فزون‌ی» می‌یابد. یکی از کسان شیخ ضمن نگاه‌داشت راز این برکت، «فزون‌ی‌افته» را میان افراد

بسیاری «توزیع» و آن‌ها را اطعام می‌کند؛ اما بر اثر شگفتی مرید از وقوع چنین کرامتی، راز افشا می‌شود و همین امر موجب «زوال» نعمت می‌گردد.

### جدول ۲. کنش‌ها و کنشگران اصلی کرامت «طعام اندک و اطعام بسیار»

کنشگر	فزونی‌دهنده	توزیع‌کننده	زوال‌دهنده
کنش	فزونی‌دهندگی	توزیع	زوال‌دهندگی

چنان‌که بیان شد، در یک بازه زمانی پانصدساله، کردارهای مشخصی مانند برکت‌دادن طعامی اندک در مناقب‌نامه‌های صوفیان همواره تکرار شده است. از منظر دیرینه‌شناسی، عقلانیت یا نظامی از حقیقت بر روی این کردارها چفت‌وبست شده است؛ بدین معنا که نظامی از حقیقت بر چنین کردارهایی حاکم است که به آن‌ها معنا می‌دهد و این کردارها بر اثر معنایی که از آن عقلانیت حاصل می‌کنند، پیاپی تکرار می‌شوند. هدف و وظیفه دیرینه‌شناس کشف همین عقلانیت یا حقیقتی است که بر این کردارها حاکم شده است. اعتقاد به انتساب پیران تصوف به نیروهای آسمانی و برخورداری آنان از تأیید الهی عقلانیتی است که بر کرامت‌های صوفیان حاکم است. به عبارت دیگر، کرامت یا هر نوع عمل خارق عادت در مناقب‌نامه‌های صوفیان به مثابه «تأیید آسمانی پیر» پدیدار می‌شود.

وقوع و تکرار رخدادهای خارق عادت به مناقب‌نامه‌های صوفیان و گفتمان تصوف محدود نمی‌شود. شواهد بسیار و جالب توجهی در مناقب‌نامه‌های شیعی، سیرت‌نامه‌های نبوی و برخی از تفاسیر نشان می‌دهد که کرامت طعام اندک و اطعام بسیار در دوره‌ای کهن‌تر از رواج تصوف خانقاهی و پیدایش مناقب‌نامه‌های صوفیان رخ داده است؛ اما در درون نظامی متفاوت از حقیقت قرار داشته است.

### ۳-۲. مناقب‌نامه‌های شیعی و سیرت‌نامه‌های نبوی

حسن‌بن‌حسین شیعی سبزواری (قرن هشتم) در شرح یکی از معجزات پیامبر اکرم (ص) حکایتی را در *راحة الأرواح و مونس الأشباح* نقل کرده است که امکان بازیافت ریشه‌های کهن‌تر این کرامات را فراهم می‌کند:



روایت است از موسی بن جعفر (ع) که گفت: چند روز حضرت رسول (ص) گرسنه بود. پشت مبارک بدان درخت خرما بازنهاد که در مسجد بود و گفت: «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»<sup>۴</sup> و به منزل فاطمه شد. علی را دید جامه به خود درگرفته و خفته و فاطمه نیز در خواب بود و اُم‌سَلَمَه سرش بازمی‌جست. رسول(ص) ایشان را بیدار کرد و فرمود: من دعا کنم، شما آمین گوئید [...] آنکه فاطمه را فرمود: در خانه شو. فاطمه در خانه شد و بیرون آمد شادمان. حضرت رسول (ص) پرسید که: چه دیدی؟ گفت: کاسه‌ای دیدم درو خرما می‌تر و انگور و انجیر و میوه‌های دیگر که نمی‌شناسم. فرمود که: بیرون آر. آنکه روی به اُم‌سَلَمَه کرد و فرمود: یا اُم‌سَلَمَه، از طعام ما نخورد مگر کسی که از ما بُود. اگر با کسی نخواهی گفت و افشا نخواهی کرد، بخور و اگر نه به سلامت برو. اُم‌سَلَمَه سوگند خورد که با هیچ‌کس نگوید. پس آن حضرت فرمود که نام خدای بگوئید و خدای را حمد گوئید بدانچه شما را روزی کرد و بخورید. پس از آنجا خوردن گرفتند. حضرت رسول (ص) فرمود: ای فاطمه، در خانه شو و آنچه بینی بیرون آر. فاطمه در خانه شد و قدحی بیرون آورد پر از شیر و مسکه [= کَرَه]. ساعتی شیر و مسکه با هم خوردند آنگاه در کاسه نگریستند. مرغ بریان دیدند [سه نان زیر آن و یکی روی آن] از آن نیز بخوردند. فاطمه خواست که چیزی از برای پسران بنهد. حضرت رسول(ع) فرمود: ای فاطمه، این دائم بماند اگر فاش نگردد. پس ایشان از آن طعام و میوه بیست‌ودو روز می‌خوردند و اُم‌سَلَمَه بامداد و شبانگاه پیش ایشان می‌آمد. روزی امام حسن (ع) به نزدیک اُم‌سَلَمَه شد. عایشه حاضر بود. حسن، اُم‌سَلَمَه را گفت: ای مادر، چرا امروز نیامدی تا طعام بخوری؟ عایشه گفت: چه طعام؟ گفت: نان و گوشت و مرغ و میوه؛ و ذکر شیر و مسکه نکرد و کاسه میوه و هرچه در کاسه بود، برفت و قدح شیر و مسکه همچنان باقی بود و به نزدیک قائم آل محمد است. او و اصحاب او از آن [می‌آشامند و] می‌خورند (۱۳۷۸: ۴۱ - ۴۲).

حکایت مذکور یکی از متأخرترین نمونه‌هایی است که در مناقب‌نامه‌های شیعی در پیوند با کرامت طعام اندک و اطعام بسیار به‌دست آمده است. در این روایت نیز، همچون حکایت‌های مناقب‌نامه‌های صوفیان، سه کنشگر و سه کنش بنیادین وجود دارد. فزونی‌دهنده پیامبر اسلام (ص)، توزیع‌کننده فاطمه (س) و زوال‌دهنده عایشه

است. تقابل گفتمانی عایشه و خاندان پیامبر (ص) از عبارت «از طعام ما نخورد مگر کسی که از ما بُود» هویدا می‌شود. باید توجه کرد داشت که گرچه در گفت‌وگوی عایشه و أم سلمه از طعام بی‌پایان سخن رفته و «أم سلمه» موجب «افشای» این برکت شده، «زوال یافتن» طعام به سبب آگاه شدن «عایشه» از طعام برکت یافته رخ داده است. موضوع بسیار حائز اهمیت این است که در اغلب حکایت‌های مندرج در مناقب‌نامه‌های شیعی و سیره‌های نبوی تا حدود قرن ششم هجری، نشانی از زوال‌دهنده وجود ندارد؛ اما اندک‌اندک این عنصر به حکایت‌ها وارد شده و در مناقب‌نامه‌های قرن هشتمی نظیر *راحة الأرواح* بسیار نمایان است. برای نمونه به نقل یکی از حکایت‌های متقدم اکتفا می‌شود.

جابر بن عبدالله انصاری در بیان یکی از معجزاتی که در واقعه حفر خندق روی داده، می‌گوید: به همراه پیامبر (ص) در خندق کار می‌کردیم. با خود اندیشیدم تا از چند من جو و گوسفندی نه‌چندان فربه که در خانه داشتم طعامی سازم و پیامبر (ص) را دعوت کنم. قصد من این بود که پیامبر (ص) تنها به خانه من بیاید. ایشان همه اهل خندق را به خانه من فراخواندند. من شرمسار شدم و با خود گفتم:

دیدم که چه کردم که این طعام که کرده‌ام بیش از طعام دو سه تن نبُود که به کار برند، و این ساعت خلایقی در خانه من آیند، من چگونه کنم. در همه راه که می‌رفتم در خدمت سید - علیه‌السلام - و آن صحابه، ملامت خود می‌کردم و می‌گفتم که: این چه کار بود که من کردم با خود. پس چون سید - علیه‌السلام - به خانه من درآمد، من آن طعام که بود با آن چندی گرده که پخته بودند برگرفتم و به حضرت سید - علیه‌السلام - آوردم و بنهادم، و سید - علیه‌السلام - دست مبارک فراز کرد و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم، و پاره‌ای از آن برگرفت و بخورد. و چون فارغ شد، بفرمود تا اهل خندق قوم قوم می‌نشانند و پیش ایشان می‌نهادند، از آن طعام می‌خوردند تا اهل خندق به جملگی سیر بخوردند و به خانه خود باز شدند، و چندان طعام باقی بود که ما و فرزندان سیر بخوردیم و بسیاری فضله بود (محمد بن اسحاق، ۱۳۷۷: ۲ / ۷۳۲ - ۷۳۳).

چنان‌که از ماجرای جابر در سیرت رسول‌الله و شواهد دیگر برمی‌آید، در روایت‌های اواخر قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری از زوال‌دهنده اثری نیست؛ اما

درست در بازگویی همین حکایت در قرن ششم هجری، زوال‌دهندگی نیز افزوده شده است.<sup>۵</sup> غیر از شواهد بالا، ماجرای طعام اندک و اطعام بسیار شواهد متنوع و متعددی در سیرت‌نامه‌های نبوی و مناقب‌نامه‌های شیعی دارد. به‌منظور پرهیز از نقل قول‌های طولانی، اطلاعات مورد نظر این پژوهش در جدول شماره سه آمده و شرحی مختصر از حکایت‌ها و مآخذشان در پی‌نوشت‌های مقاله بیان شده است.<sup>۶</sup>

جدول ۳. کنش‌ها و کنشگران اصلی کرامت «طعام اندک و اطعام بسیار» در مناقب‌نامه‌های

شیعی و سیرت‌نامه‌های نبوی

فزون‌یافته	کنشگران اصلی			بازه زمانی	مآخذ حکایت	ردیف
	زوال‌دهنده	توزیع‌کننده	فزون‌دهنده			
خرما	—	صحابی	پیامبر (ص)	غزوة خندق، ۵ق	سیرت رسول‌الله (قرن ۲)	۱
طعام	—	صحابه	پیامبر (ص)	غزوة خندق، ۵ق	سیرت رسول‌الله (قرن ۲)	۲
آرد و خرما	—	صحابه	پیامبر (ص)	غزوة حدیبیه، ۶ق	مغازی (قرن ۲)	۳
خرما	—	بلال	پیامبر (ص)	غزوة تبوک، ۹ق	مغازی (قرن ۲)	۴
طعام	—	حضرت علی (ع)	پیامبر (ص)	آغاز بعثت	تاریخ طبری (قرن ۳)	۵
عسل	زن	—	پیامبر (ص)	۱ - ۱۰ق	شرف‌النبی (قرن ۴)	۶
طعام	—	ابی طلحة انصاری	پیامبر (ص)	۱ - ۱۰ق	دلائل‌النبوه (قرن ۴ و ۵)	۷
طعام	—	حضرت فاطمه (س)	پیامبر (ص)	۱ - ۱۰ق	الخرائج (قرن ۶)	۸
آرد و خرما	—	صحابه	پیامبر (ص)	۱ - ۱۰ق	الخرائج (قرن ۶)	۹

۱۰	الخرائج (قرن ۶)	۷ - ۵۷ ق	پیامبر (ص)	ابوهریره	ابوهریره	خرما
۱۱	الخرائج (قرن ۶)	۱۲۸ - ۱۸۳ ق	موسی بن جعفر (ع)	پاران امام	—	طعام
۱۲	مجلس در قصه رسول (قرن ۹۶)	۱ - ۱۰ ق	پیامبر (ص)	صحابه	—	طعام
۱۳	مجلس در قصه رسول (قرن ۹۶)	۱ - ۱۰ ق	پیامبر (ص)	واتله	—	طعام
۱۴	راحة الأرواح (قرن ۸)	۱ - ۱۰ ق	پیامبر (ص)	حضرت فاطمه (س)	عایشه	طعام
۱۵	راحة الأرواح (قرن ۸)	۱ - ۱۰ ق	پیامبر (ص)	ابوذر	—	خرما

پیش از اینکه به سه مورد از زوال‌دهنگی در جدول شماره سه پرداخته شود، بهتر است درباره «هم‌پوشانی» کنش‌های برخی از کنشگران در حکایت‌های طعام اندک و اطعام بسیار به نکته‌ای تأمل‌برانگیز توجه کنیم. در حکایت‌های مورد بحث، گاه توزیع‌کننده همان زوال‌دهنده طعام برکت‌یافته است. ممکن است در شواهدی دیگر فزونی‌دهنده کنش توزیع را نیز برعهده داشته باشد. به عبارت دیگر، در کرامت‌های مربوط به طعام اندک و اطعام بسیار ممکن است یک کنشگر دو کنش را برعهده داشته باشد: فزونی‌دهندگی و توزیع یا توزیع و زوال‌دهندگی. چنان‌که جدول شماره چهار نشان می‌دهد، هم در مناقب‌نامه‌های صوفیان و هم در سیرت‌نامه‌های نبوی میان کنش‌های توزیع و زوال‌دهندگی هم‌پوشانی وجود دارد.

#### جدول ۴. هم‌پوشانی توزیع و زوال‌دهندگی

هم‌پوشانی کنش‌ها		فزونی‌دهندگی
زوال‌دهندگی	توزیع	
مرید	مرید	بهاء‌الدین نقشبند
شیخ عمر شوکانی	شیخ عمر شوکانی	ابوسعید
همسر خرقانی	همسر خرقانی	خرقانی
ابوهریره	ابوهریره	پیامبر (ص)

هرچند در شواهد بررسی شده نمونه مشخصی از هم‌پوشانی کنش‌های فزونی‌دهندگی و توزیع یافت نشده، مانعی در راه امکان آن وجود ندارد. چنین امکانی در جدول شماره پنج نشان داده شده است.

جدول ۵. هم‌پوشانی فزونی‌دهندگی و توزیع

زوال‌دهندگی	هم‌پوشانی کنش‌ها	
	توزیع	فزونی‌دهندگی
Y	x	X

نکته برجسته این است که در مناقب‌نامه‌های صوفیان و سیرت‌نامه‌های نبوی و مناقب‌نامه‌های شیعی هیچ‌گاه میان دو کنش فزونی‌دهندگی و زوال‌دهندگی هم‌پوشانی پدید نمی‌آید. یا حکایت‌ها زوال‌دهنده ندارند یا اگر زوال‌دهنده‌ای وجود دارد، کنشگری غیر از فزونی‌دهنده است. فزونی‌دهنده و زوال‌دهنده نقطه مقابل همدیگرند. تقابل آن‌ها مُدرّج است و از یقین نداشتن زوال‌دهنده به توصیه‌های فزونی‌دهنده آغاز می‌شود و ممکن است به مرزبندی‌های تندوتیز ایدئولوژیک ختم شود.

در حکایت‌های ردیف یک و شش از جدول یک، بی‌توجهی مریدان به توصیه‌های پیر باعث زوال طعام برکت‌یافته است. همچنین در ردیف شش از جدول سه، عمل نکردن به توصیه پیامبر (ص) موجب زوال غسل برکت‌یافته می‌شود؛ اما تقابل همسر خرقانی با ابوالحسن خرقانی (ردیف پنج از جدول یک) و رویارویی ابوهریره و عایشه (در جایگاه زوال‌دهنده) با پیامبر (ص) (در مقام فزونی‌دهنده) در قیاس با شواهد پیشین کاملاً متفاوت است. همسر خرقانی زنی است که سخت منکر ابوالحسن و معنویت اوست؛ از این رو در تقابل ایدئولوژیک با او قرار می‌گیرد. ابوهریره و عایشه نیز در متون شیعی نظیر *الخرائج* و *راحة الأرواح* آشکارا در تقابل با شیعیان قرار دارند؛ بر همین اساس، کنش زوال‌دهندگی آن‌ها کارکرد ایدئولوژیک دارد و منجر به ترسیم مرزهای گفتمانی می‌شود. در *راحة الأرواح*، عایشه به‌وضوح در تقابل با خاندان پیامبر (ص) قرار گرفته است و آگاهی یافتن «او» از طعام موجب زوال یافتن آن می‌شود. در *الخرائج* نیز علت از بین رفتن خرمای برکت‌یافته خودداری ابوهریره از شهادت‌دادن برای حضرت علی (ع) و تمایلش به معاویه بیان شده است. بر این اساس، باید گفت

چون به لحاظ گفتمانی فزونی دهنده و زوال دهنده نقطه مقابل همدیگرند، زوال دهنده‌گی نشانه‌ای است دارای بار ایدئولوژیک و ابزاری است برای طرد زوال دهنده از گفتمانی که فزونی دهنده به آن تعلق دارد.

پیش از آنکه از دیدگاه دیرینه‌شناسی به امور خارق عادت در مناقب‌نامه‌های شیعی و سیرت‌نامه‌های نبوی بنگریم، باید به نحوه تبویب برخی از این متون و نیز بعضی از گزاره‌هایشان توجه کنیم. قطب‌الدین رواندی (قرن ششم) در جلد دوم *الخرائج* (باب هفدهم) در بحث مفصلی، ابتدا به «برابری» معجزات پیامبر اسلام (ص) و جانشینانشان با معجزات انبیای دیگر پرداخته است. او برای معجزات موسی (ع) (ظاهر کردن اژدها از عصا، جاری ساختن چشمه از سنگ و...)، داوود (ع) (نرم شدن آهن، تسخیر کوه‌ها و پرندگان و...)، سلیمان (ع) (تکلم به زبان پرندگان، سلطنت باشکوه و...) و عیسی (ع) (مداوای بیماران، احیای مردگان و...) از میان معجزاتی که از پیامبر اسلام (ص) و جانشینانشان پدیدار شده، برابری یافته و سپس معجزات پیامبر اسلام (ص) و خاندانشان را بر خوارق عادات انبیای پیشین «برتری» داده است. دقیقاً چنین ساختاری را دو قرن پیش‌تر در فصل‌بندی *شرف‌النبی* ابوسعید خرقوشی (قرن چهارم) نیز می‌توان یافت. عنوان باب‌های یازده تا سیزده *شرف‌النبی* گویای این منظور است: باب یازدهم: «برابری نمودن رسول علیه‌السلام با همه پیغامبران علیهم‌السلام»؛ باب دوازدهم: «شرف‌های رسول علیه‌السلام در قرآن»؛ باب سیزدهم: «معجزات رسول علیه‌السلام».

برتری داشتن پیامبر اسلام (ص) گزاره‌ای نیست که فقط به صورت ضمنی در فصول و ابواب مناقب‌نامه‌های شیعی و سیره‌های نبوی بیان شده باشد. بی‌هقی در *دلائل‌النبوة* زیر عنوان «وصف رسول (ص) در تورات و انجیل و زبور و سایر کتب» می‌نویسد: «ای داود، محمد و پیروانش را بر همه امت‌ها برتری دادم» (البیهقی، ۱۴۰۵ق: ۱/ ۳۸۱). رواندی نیز می‌گوید: «بنابر آنچه روایت شده است، بی‌تردید همه انبیا و پیروانشان در روز قیامت در زیر بیرق پیامبر ما هستند» (الراوندی، ۱۴۰۹ق: ۲/ ۹۰۷). اگر در فصل‌بندی و ساختار کتاب‌های *دلائل*، شمائل و قصص تبویب ویژه‌ای در بیان برتری پیامبر اسلام (ص) بر انبیای پیشین وجود نداشته باشد، مسلماً در مطاوی گزاره‌هایی

کوتاه بدان اشاره شده؛ چنان‌که در *قصص الأنبياء* بوشنجی (۱۳۸۴: ۴۹۶) بدین معنا تصریح شده است.<sup>۷</sup>

بیان «برابری» معجزات پیامبر اسلام (ص) و سایر انبیا (ص) در نهایت به «برتری» پیامبر اسلام (ص) بر پیامبران پیشین منتهی می‌شود. بی‌شک این‌همه تأکید بر «برابری» و «برتری» پیوند محکمی با مسئله «خاتمیت» و «اکمال» در نبوت و دین دارد. از منظر دیرینه‌شناسی، نظام حقیقتی که به کردارهای مندرج در سیرت‌نامه‌های نبوی و مجموعه دلائل و شمائل معنا می‌بخشد، برتری دین اسلام بر ادیان پیشین و فضیلت پیامبر اسلام (ص) بر سایر انبیای الهی است. در مناقب‌نامه‌های شیعی نیز تداوم کردارهای خارق عادت و بسامد آن‌ها به منزله استمرار جریان نبوت در خاندان پیامبر (ص) و مسئله «ولایت» است.

### ۳-۳. عهد جدید و عهد عتیق

فزونی دادن طعام اندک و اطعام عده‌ای بسیار هنوز شواهد کهن‌تری دارد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، پرداختن به نمونه‌های کهن‌تر هدف دیرینه‌شناس نیست. رخداد طعام اندک و اطعام بسیار در عهد جدید و عهد عتیق، درون نظامی متفاوت از «حقیقت» وقوع می‌یابد و با تکرار همین رخدادها در سیره‌های نبوی، مناقب‌نامه‌های شیعی و مناقب‌نامه‌های صوفیان متفاوت است. از این‌رو تبیین روشنی از نظام‌های متفاوت حقیقت که در دوره‌های مختلف بر روی امور خارق عادت چفت‌وبست شده‌اند، نیازمند جست‌وجوهای بیشتر چشم دیرینه‌شناس است.

### ۳-۳-۱. حضرت عیسی (ع)

چون شب فرارسید، شاگردان نزدیک آمدند و او را گفتند: «اینجا محلی متروک است و اینک دیرگاه؛ پس این مردمان را بازگردان تا به روستاها روند و بهر خویش طعام بخرند». لیک عیسی ایشان را گفت: «نیاز نیست بدانجا روند؛ شما خود ایشان را طعام دهید». او را گفتند: «لیک ما اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم». گفت: «آن‌ها را اینجا نزد من آرید». و چون به مردمان امر کرد که بر

سبزه‌ها بنشینند، پنج نان و دو ماهی را برگرفت و دیدگان را بر آسمان برآورد و خدای را متبارک خواند و پس نان‌ها را قسمت کرد و به شاگردان داد و ایشان به مردمان دادند. جملگی بخوردند و سیر شدند و تکه‌های باقی‌مانده را در دوازده سبد پُر بردند. باری، آنان که طعام خوردند، به‌جز زنان و کودکان حدود پنج هزار مرد بودند (انجیل متی، ۱۶/۱۵-۲۱).

حکایت بالا در انجیل، ذیل «نخستین مرتبه فزونی یافتن نان‌ها» نقل شده است. در «دومین مرتبه فزونی یافتن نان‌ها» سخن از هفت نان و تعدادی ماهی است که پس از شکرگزاری عیسی (ع) فزونی می‌یابند و شاگردانش از آن‌ها «به‌جز زنان و کودکان»، ۴ هزار مرد را اطعام می‌کنند (انجیل متی، ۱۵/۳۲ - ۳۹). هر دو ماجرای فزونی یافتن نان‌ها با اندک تفاوتی در انجیل مرقس (۶/۳۱ - ۴۴، ۸/۱ - ۹) نیز بیان شده است؛ اما در انجیل لوقا (۹/۱۲-۱۷) و انجیل یوحنا (۶/۵ - ۱۳) فقط یک حکایت که بیانگر اطعام ۵ هزار نفر از پنج قرص نان و دو ماهی است، بازگو شده است.

### ۳-۲. ایلئای نبی

کهن‌ترین نمونه اطعام بسیار از طعام اندک ماجرای ایلئای نبی است که در عهد عتیق، کتاب اول پادشاهان، در زمان وقوع خشک‌سالی بزرگ بازگو شده است:

آن‌گاه کلام یهوه بدین عبارت خطاب به او گفته شد: «برخیز و به صرفت که متعلق به صیدون است برو و آنجا ساکن شو. اینک به بیوه‌زنی در آنجا فرمان می‌دهم که تو را اطعام کند». برخاست و به صرفت رفت. چون به مدخل شهر در رسید، بیوه‌زنی آنجا بود که هیزم جمع می‌کرد؛ او را ندا داد و گفت: «اندکی آب در کوزه بهر من آر تا بنوشم!» چون رفت تا بیاورد، برو بانگ زد: «در دست خود پاره‌ای نان بهر من آر!» پاسخ گفت: «سوگند به یهوه زنده، خدای تو، مرا نان پخته نیست؛ مرا جز مستی آرد در سبو و اندکی روغن در کوزه نیست، مشغول جمع‌کردن دو پاره هیزم هستم و می‌روم آن را از برای خود و پسرم آماده کنم تا تناول کنیم و بمیریم». لیک ایلئای او را گفت: «هیچ ترسان مباش، برو چنان کن که گفتم؛ اما نخست قرص کوچکی از آن بهر من آماده کن و نزد من آر؛ پس آن‌گاه از برای خود و پسرت درست کن. چه یهوه، خدای اسرائیل، چنین گوید:



سبوی آرد به آخر نخواهد رسید،

کوزه روغن خالی نخواهد شد،

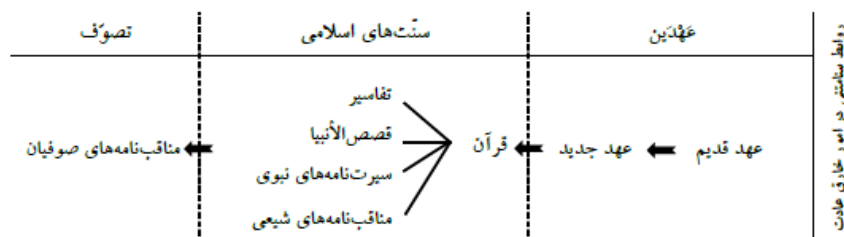
تا روزی که یهوه

باران بر زمین فرستد».

رفت و آن کرد که ایلیا گفته بود و آن زن و او و خاندان زن زمانی دراز تناول کردند بر وفق کلامی که یهوه به میانجی ایلیا گفته بود، سبوی آرد به آخر نرسید و کوزه روغن خالی نشد (۱۷/۷ - ۱۶).

بر مبنای آنچه تاکنون بیان شد، کرامات صوفیان بیش از آنکه تصرفی در امور مادی عالم باشد، زائیده روابط بینامتنی متأثر از سیرت‌نامه‌های نبوی و مناقب‌نامه‌های شیعی است که در قرون اول هجری مدون شده بود. خود این متون نیز الگوهای کهن‌تری دارند که در عهد جدید و عهد عتیق یافت می‌شود. درحقیقت برخی از کرامات صوفیان، پاره‌ای از معجزات ائمه شیعه (ع) و پیامبر اسلام (ص)، و تعدادی از معجزات پیامبران بنی اسرائیل سرشت نشانه‌شناختی واحدی دارند. کرامت‌هایی که در مناقب‌نامه‌های صوفیان بیان شده است، زنجیره‌ای از حکایت‌های مشابه را پدید می‌آورد که تا قرن چهارم و پنجم به عقب بازمی‌گردد. همچنین این زنجیره به سلسله‌ای از حکایت‌های همسان در بیان معجزات پیامبر اسلام (ص) و امامان شیعه (ع) پیوند می‌خورد. به دلایلی که در ادامه گفته خواهد شد، سیرت‌نامه‌های نبوی و مناقب‌نامه‌های شیعی نیز بعضاً آبخورهای کهن‌تری دارند. قرآن کریم پیونددهنده روابط بینامتنی سیرت‌نامه‌های نبوی و مناقب‌نامه‌های شیعی به عهد جدید و عهد عتیق است؛ زیرا «اشارات قرآنی به بعض حوادث اُمم و سرگذشت پیامبران، موجب توجه به قصص انبیا و اسرائیلیات شد. اهمیت سنت (کردار و گفتار) پیامبر اکرم در تشریح و نظام اجتماعی و شئون مختلف معاش و معاد باب تفحص در سیره رسول را گشود» (طاهری عراقی، ۱۳۸۲: ۹۶). چنان‌که در طرح زیر نشان داده شده، سه زنجیره ظاهراً مجزا از کرامات و معجزات را می‌توان جست‌وجو کرد که به وسیله متون مشخصی به همدیگر متصل می‌شوند. مناقب‌نامه‌های شیعی، سیرت‌نامه‌های نبوی، قصص الانبیا و تفاسیر پیونددهنده روابط

بینامتنی با متون صوفیانه هستند و قرآن کریم پیونددهنده روابط بینامتنی سیرت‌نامه‌های نبوی و شیعی به عهد جدید و عهد عتیق است.



شکل ۱. نمودار روابط بینامتنی در امور خارق‌عادت

آنچه تعهد این مقاله است، چیزی بیشتر از یافتن روابط بینامتنی و طرح تأثیر و تأثر متون یهودی، مسیحی و اسلامی است. دستاورد پژوهش حاضر این است که رخداد‌های خارق‌العاده‌ای که تاکنون از آن‌ها سخن گفته شد، در دروه‌های مختلف تحت تأثیر نظام‌های متفاوتی از حقیقت معنا یافته‌اند. در عهد جدید و عهد عتیق اظهار امر خارق‌عادت «مؤید نبوت» است و ابزاری برای اقناع منکران و دعوت آنان به توحید. به عبارت دیگر، اظهار معجزه‌کنشی است در جهت اثبات حقانیت گروه «خود» (مؤمنان) و طرد «دیگری» (مشرکان). اما همین امر در سیرت‌نامه‌های پیامبر اسلام (ص) مستمسکی است برای تبیین «برابری» پیامبر اسلام (ص) با همه انبیای سلف و سرانجام «برتری» بر همه آن‌ها. بروز امر خارق‌عادت که در متون یهودی و مسیحی تقابل میان کفر و ایمان را نشان می‌داد، در سیرت‌نامه‌های نبوی برتری و کمال یک دین را بر سایر ادیان بازنمایی می‌کند. امر خارق‌عادت در مناقب‌نامه‌های شیعی از یک سو بر «تداوم نیروی معنوی پیامبر اسلام در میان اهل‌بیت» دلالت می‌کند و از سوی دیگر در میان مذاهب اسلامی، مرزگذاری می‌کند و «استمرار جریان نبوت را در انحصار یک مذهب خاص» درمی‌آورد.<sup>۱</sup> از منظر دیرینه‌شناسی، بسامد امور خارق‌عادت در مناقب‌نامه‌های صوفیان به منزله تأیید روحانی و معنوی پیران تصوف از سوی آسمان است؛ اما از دیدگاه تبارشناسی شدیداً به مقوله قدرت گره خورده است. کارکرد نظام‌های متفاوت حقیقت در شکل شماره دو نشان داده شده است.

کارکرد امر خارق عادت	سنت‌های اسلامی		عقیدین
	مرزگذاری میان تشیع و سایر مذاهب اسلامی	مرزگذاری میان اسلام و سایر ادیان	مرزگذاری میان کفر و ایمان
زاهدان فقیهان فیلسوفان اهل بازار لشکریان حکمرانان سیاسی	سایر مذاهب اسلامی تشیع	یهودیت مسیحیت و ادیان دیگر	کفر ایمان
صوفی صاحب کرامت	تشیع	اسلام	کفر ایمان

شکل ۲. نمودار کارکرد امر خارق عادت در نظام‌های متفاوت حقیقت

## ۴. نتیجه

کردارهای خارق‌العاده‌ای که در متن مقدس، زندگی‌نامه‌های پیامبران، قصص‌الأنبیاء، مناقب اولیای مذهب تشیع و مناقب‌نامه‌های صوفیان به طرز چشمگیری بسامد وقوع می‌یابد، هر یک مبتنی بر نظامی از حقیقت است. نتایج این پژوهش از این قرارند:

۱. از دیدگاه دیرینه‌شناسی، معجزه و هر نوع عمل خارق عادت در عهد عتیق و عهد جدید به منزله «اثبات دعوی نبوت»، در سیرت‌نامه‌های نبوی به مثابه «برتری پیامبر اسلام (ص) بر انبیای پیشین و کمال دین اسلام»، در مناقب‌نامه‌های شیعی به منزله «ولایت و تداوم جانشینی پیامبر اسلام (ص)» و سرانجام در مناقب‌نامه‌های صوفیان به مثابه «تأیید آسمانی پیر» پدیدار می‌شود.

۲. برخلاف عقیده عموم، کردارهایی که غالباً با عنوان کرامت و امر خارق عادت دارای جوهری ثابت در نظر گرفته می‌شوند، هم در گذر زمان برساخته شده‌اند و هم در طول زمان در کارکرد و معنایشان تغییر به وجود آمده است. کرامت یا هر نوع امر خارق عادت پدیده‌ای یک‌پارچه و ثابت نیست؛ به عکس امری متغیر و ناهمگن است و در دوره‌های تاریخی مختلف و در متون متفاوت معانی جدید و کارکردهای متفاوتی را پذیرفته است. از این رو می‌توان گفت همه گزاره‌های معنابخش به پدیده کرامت، هرچند ممکن است گزاره‌هایی بدیهی به نظر برسند، ناشی از فرایندهای اجتماعی و تعامل‌های خاصی هستند که در روابط و مناسبات قدرت میان گفتمان‌ها شکل گرفته و به همین سبب «برساخته» هستند.

نتیجه‌ای جانبی که این تحقیق بدان دست یافته، نیز درخور توجه است. اغلب کرامت‌های منقول در مناقب‌نامه‌های صوفیان اعمال خارق‌العاده‌ای نیستند که در عالم واقع روی داده باشند و در سیر عادی رویدادهای طبیعی تغییری به وجود آورده باشند. کرامت‌های صوفیان - چنان‌که درخصوص «طعام اندک و اطعام بسیار» نیز به تفصیل نشان داده شد - بیش از هر چیز زائیده روابط بینامتنی و الگوگیری از ساختار ساده‌ی روایی کرامات پیشین است.

### سپاس‌گزاری

دست یافتن به نمونه‌ی متنی عهد عتیق را مدیون دوست فاضلم، دکتر فرشید نادری هستیم. استاد ارجمندم، دکتر محمود فتوحی، و دوستان گرامی‌ام دکتر داوود عمارتی‌مقدم، دکتر پارسا یعقوبی جنبه‌سرایبی و دکتر قدرت قاسمی‌پور از سر لطف این نوشته را مطالعه و برخی از کاستی‌ها و ابهام‌های آن را گوشزد کردند. دکتر قدرت‌الله ضرونی نیز یک بار این مقاله را ویرایش کرده است. از همگی ایشان سپاس‌گزارم.

### پی‌نوشت‌ها

1. archaeology
2. genealogy

۳.

الف. کرامت ابوبکر تایبادی

در *مقامات تایبادی* نیز کرامتی شبیه به این دیده می‌شود. یکی از مریدان تایبادی می‌گوید به عرض شیخ رساندم که تنها هفت خروار غله موجود است و این کفاف اولاد و درویشان و ملازمان و مقیمان و مسافران نمی‌کند. جواب فرمودند که:

غله در ظرف باید کرد و چون خواهی که در ظرف کنی، مرا واقف کنی. فی‌الحال روانه شدم و ظرف پیدا کردم. مولانا شیخ‌الاسلام را واقف کردم. [...] سه مشت غله در آن ظرف ریخته و گفتم: چون پُر شود سر ظرف را به گِل محکم کن و از مابین سوراخ او سوراخی کنی و از آنجا غله برمی‌دار و هیچ‌کس را بر آن راه مده و برکت از خدای عزوجل طلب کن تا خیانت در آن واقع نشود و هرچند غله برداری، برقرار باشد. همچنان‌که مولانا شیخ‌الاسلام فرموده بودند آن‌چنان کردم. و آن سال خرج از سال‌های دیگر بیشتر واقع شد و تخم بیشتر زراعت کردم و آن سال، غله همچنان به‌قرار باقی بود [...] تا به آخر معلوم

شد که عورتی به خیانت از آن ظرف چیزی برداشته بود. آن معنی برقرار نماند (مقامات تایپادی، ۱۲۶ - ۱۲۷).

ب. کرامت شیخ زاهد گیلانی

- آدم‌الله برکت‌گفت: سالی نان تنگ بود و مردم متوجه اطراف شدند و در کرج؛ یعنی مقامی که در گیلان می‌سازند که درز برنج در آن نهند، برنج کم مانده بود و بدین واسطه ملالت به خاطر مبارک شیخ زاهد می‌رسید. روزی شیخ صفی‌الدین [را] فرمود که: «برو و احتیاط کن که برنج وفا می‌کند تا ادراک برنج نو یا نه؟» شیخ صفی‌الدین برفت و احتیاط کرد. در کرج یک جین و نیم درز مانده بود که نان پانزده روز بود و سه‌ماهه نان دربیاست بود. شیخ صفی‌الدین گفت: از این معنی عظیم ملول شدم که تدبیر چه باشد و پانزده‌روزه نان به سه ماه چون وفا کند!

چون از آنجا متوجه شدم، شیخ را دیدم که بیرون می‌آید. نظرش بر من افتاد، فرمود: «صفی‌خبر بگویی. گفتم: شیخ برکت است و همت تو، نان تمام باشد». شیخ زاهد بگفت: «إن شاء الله». آن‌گاه از آن کرج تمام آن سه ماه تا به وقت ادراک غله نو برنج می‌کشیدند و به مردم می‌دادند، و به عادت مردم انبوه نیز مهمان می‌رسیدند و آن مدت وفا کرد و نه روز دیگر زیادت بر آن سه ماه آمد (صفوة‌الصفاء، ۲۱۷).

- هم برهان‌الدین از پیره عمر خلوتی روایت کرد که باری لشکر انبوه در طرف گشتاسفی در مقام سوره مروه فروآمد. شیخ زاهد در خانه فرستاد که «در خانه طعام هست یا نه؟» پیامدند که: نیست. لشکر به حضور شیخ آمد. شیخ در خانه رفت و پرسید: «طعام هست؟» گفتند: نه. گفت: «هیچ نیست؟» گفتند: اندکی مایه چیزی هست. شیخ در مطبخ رفت و سر دیگ به دست مبارک برداشت. اندکی طعامی دید. سه نوبت گرد یک دیگ برآمد و فرمود که: «در کاسه کنید». هفده کاسه پُر کردند و هنوز آن مقدار که بود باقی بود. باز پرسید که: «روغن دارید یا نه؟» گفتند: اندکی هست. به حضور خود داد آوردن و ملعقه به دست خود در آن بگردانید و روغن در کاسه‌ها کرد. هنوز آن قدری که بود باقی بود (همان، ۲۴۱).

ج. کرامت اوحدالدین کرمانی

خدمت [= حضرت] قاضی سراج‌الدین [...] روایت می‌کند که باری دیگر به بندگی شیخ رفتم، شخصی بیامد و کاسه کوچک حلوی خانگی آورد و به خدمت شیخ بنهاد، و خدمت شیخ به تقریر و بیان مشغول بود و فایده می‌فرمود. مرا نظر بر آن افتاد. گفتم در خاطر، آن مرد شرم ندارد که این مقدار به خدمت آورد؛ به حضور چندین فقرا، نمی‌بایست آوردن و اما آن مقدار می‌بایست که کفاف بودی. با خود درین فکر که خدمت شیخ با من

می‌فرماید: «اندک را بسیار می‌توان کرد و اما اندک را به بسیاران می‌توان رسانید». ازین فکر من و اشارتِ شیخ متعجب گشتم، گفتم: «خدمت شما بر همه چیز قادر باشد». بعد از آن با خادم می‌گوید: «برخیز و نصیبه کن». خدمت شیخ گلوله می‌سازد و می‌فرماید که: «توانی این قدر به همه رسانی؟» خادم می‌گوید: «مگر دو کاسه دیگر باشد!» خدمت شیخ را دست‌ها در زیر سُدِره می‌باشد، کاسه را می‌ستاند و در زیر سُدِره می‌برد و گلوله می‌سازد و به خادم می‌دهد که به هرکس نصیبه می‌رساند و دیگر کس نمی‌ماند. کاسه را از زیر سُدِره به در می‌آورد. نظر می‌کنم، هنوز در کاسه مبالغی مانده است (مناقب اوحمدالدین کرمانی، ۹۴ - ۹۵).

د. کرامت احمد جام

- اخی علی اسفر غابدی گفت: وقتی دو جوال آرد کردم برای شیخ الاسلام را، هر بار این دو جوال آرد بیست روز بداشتی. دعوتی کردم برای شیخ الاسلام و صدرالاسلام از جانب هرات نیز آمده بود و با وی صد تن بودند و صدوپنجاه تن دیگر با شیخ الاسلام. از بهر ایشان را از آن جوال‌ها نان پختند، چنان‌که دویست و پنجاه تن را کفایت باشد. چون از دعوت فارغ شدند، بعد از آن، چهار روز از آن خرج کردیم. تا چهار ماه آرد از آن جوال خرج می‌کردیم. پس از آن، لشکریان جَوَقی [= گروهی] درآمدند و در ده افتادند. کسان من آن جوال آرد را از جای برگرفتند تا پنهان کنند. چون شیخ الاسلام مرا بدید گفت: «آرد از جای برگرفتند، نایست گرفت که به زیان آورند». چون من به خانه آمدم جوال از جای برداشته بودند، قُرَب صد منی آرد هنوز مانده بود (مقامات ژنده پیل، ۱۳۶).

- روزی شیخ الاسلام به خانه علی درزی بود در امغان. من آنجا رفتم با قوم از یاران. پس علی درزی گفت: «یا شیخ الاسلام، چیزی اندک دارم و میهمان بسیار». گفت: «چند باشد؟» بیش از منی پنج نان نبود و کاسه‌ای دو سه خوردنی. شیخ الاسلام چیزی بر آن خواند و باد بر وی افکند، تا جمله بیست تن بودیم، همه سیر بخوردیم و هنوز چیزی باقی بماند که از آن چند روز بخوردند (همان، ۱۸۲).

- وقتی شیخ الاسلام به رباط سهیل می‌رفت. تنی پنجاه با وی موافقت کردیم. [...] ساعتی برفتیم راه گم کردیم. [...] و ما به‌غایت گرسنه بودیم. ترکمان بیامد و سه تا نان تاوگی بیاورد و کاسه‌ای شیر. شیخ الاسلام بر پای خاست و به‌دست خویش لقمه می‌کرد و در شیر می‌زد و همی‌داد، یک‌دفعه همه را بداد، دیگر باره بداد، و سه دیگر بداد. بنشسته بودیم، همگان سیر شدیم؛ چنان‌که شبانه در دیه ما را طعام آوردند، نتوانستیم خورد (همان، ۲۴۳).

- شیخ علی امغانی روایت کرد که وقتی شیخ‌الاسلام را مهمان کردم. جماعتی یاران در رسیدند. شصت من آرد از خنب برداشتم و نان کردم و هژده من گوشت. آن شب صد تن بنشست، و سی من نان همسایگان وام خواستند؛ بدام، و دو خم نان پُر کردم و قُرصه [ی نان] چندان بود که مدتی می‌خوردیم، و هشت ماه بعد از آن، آرد از آن خنب برمی‌داشتم، یک ذره از آن خم نقصان نشده بود (همان، ۲۸۲).

هـ کرامت ابوسعید ابوالخیر

یکی از حکایت‌های *اسرارالتوحید* درباره شیخ عمر شوکانی است. او در روزگار جوانی صاحب‌منصب بود. روزی از پیش ابوسعید می‌گذشت. چشم شیخ که بر او افتاد گفت: «آن جوان در میان قبا عاریتی است». به این معنا که احوال او متناسب درویشان است تا حکم‌رانان. این خبر را به او می‌رسانند، تصدیق می‌کند و به سلک صوفیان درمی‌آید و اموال بسیاری را در راه شیخ و طایفه صوفیان صرف می‌کند:

چهل مرد صوفی را بنشانند در شوکان. و از خاص مال خویش ایشان را خدمت می‌کرد. و گنبدخانه‌ای و مناره‌ای - که در مسجد شوکان است - هر دو را از مال خاص خویش کرد. و خانه‌ای داشت بر بالای در سرای خویش پُر گندم. مزد استاد و مزدور و بهای خشت پخته و غیر آن، از آن گندم دادی. با خود گفت که: «این گندم بدین عمارت وفا نخواهد کرد». چه می‌دانست که چند گندم در آن خانه کرده است. آن هر دو عمارت تمام شد. و در آن خانه هنوز گندم مانده بود. عظیم تعجب کرد. از آنک او را یقین بود که آنچه ازین گندم خرج کرده است، اضعاف آن است که او درین خانه کرده است. کسی در آن خانه فرستاد که گندمی که در آن خانه است بیرون ریزد تا چند است. آن کس در آن خانه شد و گندم بسیار از آن خانه بیرون داد. او را آن تعجب زیادت گشت. چه این گندم که حاضر بود، بیش از آن بود که او در خانه کرده بود. آن خود که بر عمارت کرده بود بی‌حساب بود. و آن مرد هنوز گندم بیرون می‌داد. او را صبر برسید گفت: «در خانه چند گندم مانده است؟» آن مرد گفت: «ای خواجه هنوز خانه پُر گندم است». او طاقت نگاه‌داشت آن کرامت نداشت. ادیبی بنشانده بود از جهت فرزندان خویش، به نزدیک آن ادیب شد [...] آن حال با آن ادیب بگفت. آن ادیب بگریست و گفت: «این غریب نیست، از کرامت آن شیخ که تو مرید اوئی و او تو را بر این راه دلالت کرده است و بدین خدمت فرموده. اگر این سخن با من نگفتی، چندانک تو و فرزندان تو و فرزندان فرزندان تو از آن خانه خرج کردند تا قیامت بنرسیدی، از برکه اشارت شیخ و نظر پاک او» (*اسرارالتوحید*، ۱۷۴).

۴. «پروردگارا، به هر خیری که بر من می‌فرستی، نیازمندم» (قصص / ۲۴).

۵. در مغازی (قرن دوم) صص ۳۳۸ - ۳۳۹، قصص قرآن مجید (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری قرن پنجم) صص ۲۷۳ - ۲۷۴ و دلائل النبوة (قرن چهارم و پنجم)، ج ۳، صص ۴۲۳ - ۴۲۷ و مجلس در قصه رسول (قرن ششم)، صص ۸۱ - ۸۲ «زوال دهندگی» وجود ندارد. اما در روایت راوندی در الخرائج (قرن ششم)، ج ۱، صص ۱۵۲ - ۱۵۴ عنصر زوال دهندگی افزوده شده؛ ولی در تقابل ایدئولوژیک با فزونی دهنده قرار ندارد. گمان می‌شود راوندی ماجرای دیگری را که در شمائل‌النبی (قرن سوم)، ص ۱۰۹ نقل شده، به این حکایت درآمیخته باشد.

۶. منابع و شرح مختصری از جدول ۳:

ردیف ۱: در ماجرای حفر خندق، خواهر عبدالله رواحه مقداری خرما به دخترش داد تا برای عبدالله ببرد. پیامبر (ص) دخترک را فراخواند و هر دو مشت خرمایی را که در دستش بود، روی جامه‌ای ریخت. به برکت پیامبر (ص) همه اهل خندق از آن خرما چاشت خوردند و سیر شدند، اما هنوز خرما باقی بود (سیرت رسول‌الله، ۲ / ۷۳۱ - ۷۳۲؛ دلائل النبوة، ۳ / ۴۲۸؛ الخرائج، ۱ / ۱۱۰ و ۱۲۳).

ردیف ۲: در این باره در متن و پی‌نوشت شماره پنج همین مقاله اطلاعات لازم ثبت شده است.

ردیف ۳: هنگامی که مسلمانان در غزوه حدیبیه دچار تنگی آذوقه شده بودند، پیامبر (ص) مقدار کمی آرد و خرما را برکت داد. همگی از آن خوردند و سیر شدند (مغازی، ۴۶۸ - ۴۶۹؛ الخرائج، ۱ / ۱۲۳ - ۱۲۴).

ردیف ۴: در غزوه تبوک نیز پیامبر (ص) با برکت دادن چند دانه خرما گرسنگان بسیاری را اطعام کرد (مغازی، ۷۷۵؛ دلائل النبوة، ۵ / ۲۲۹ - ۲۳۱. الخرائج، ۱ / ۲۸؛ مجلس در قصه رسول، ۸۳ - ۸۴؛ قصص الانبیا، متنی مجهول المؤلف از قرن هفتم، ۳۱۵).

ردیف ۵: این روایت مربوط به دعوتی است که پیامبر (ص) از خویشاوندان خود کرد و از آن‌ها خواست به دین اسلام درآیند. کسانی که به مهمانی پیامبر (ص) آمدند افرادی پرخور بودند؛ اما او به کمک حضرت علی (ع) طعامی اندک آماده کرده بود. به برکت پیامبر (ص)، طعام چنان فزونی یافت که همگی مهمانان از آن اطعام شدند؛ اما از غذا چیزی کاسته نشده بود (تاریخ طبری، ۳ / ۷۶۸؛ المناقب و المثالب، ۸۴ - ۸۵؛ کفایة الطالب، ۲۰۶ - ۲۰۷؛ الخرائج، ۱ / ۹۲؛ قصص الانبیای بوشنجی، ۵۰۶ - ۵۰۷؛ جواهرالمطالب، ۱ / ۷۰).

ردیف ۶: «آورده‌اند که زنی پیش رسول (ص) آمد و گفت: مَشکی انگبین هدیه آوردم. پس باز آمد و مَشک تهی بازخواست. رسول بفرمود تا به او دهند. زن بستد و با خانه برد و بنهاد. پس یکباری در خانه رفت. مَشک پر از انگبین یافت. بیامد پیش رسول که چرا انگبین باز دادی؟ رسول گفت: من انگبین بازندادم و لکن خدای تعالی خواست که برکتی به تو دهد. پس آن زن پیوسته از آن مَشک انگبین به خرج می‌کرد تا آن‌گاه که انگبین از آنجا با مَشکی دیگر کرد. آخرش درآمد و بنماند. رسول گفت: اگر این مَشک باز نمی‌پرداخت همچنان از آنجا خوردندی تا دنیا مانده بودی» (شرف‌النبی، ۱۸۱).



ردیف ۷: این حکایت شباهت زیادی به ماجرای ردیف ۲ دارد. بیهقی به این شباهت اشاره کرده است (ر.ک: *دلائل النبوة*، ۶ / ۸۹ - ۹۳).

ردیف ۸: در منابع متعددی به نقل از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که پیامبر (ص) بعد از تحمل چند روز گرسنگی به خانه همه همسران خود رفت؛ اما هیچ طعامی نیافت. به نزد فاطمه (س) رفت، آنجا نیز چیزی نبود. یکی از همسایگان طعامی اندک برای فاطمه (س) آورده بود. به برکت پیامبر (ص) آن طعام چنان فزونی یافت که خانواده پیامبر (ص) و همسایگان از آن اطعام شدند، درحالی که طعام به حال خود باقی مانده بود (کشف الاسرار و عدة الابرار، ۲، ۱۰۲، ذیل آیه ۳۷ سوره آل عمران؛ *روض الجنان*، ۴ / ۳۰۰ - ۳۰۱، ذیل همان آیه؛ *الثاقب فی المناقب*، ۲۹۶ - ۲۹۷؛ *الخرائج*، ۱ / ۱۰۸، ۱۰۸، ۲ / ۵۲۸ - ۵۲۹؛ *مناقب الطاهرين*، ۱ / ۲۹۸ - ۲۹۹؛ *فرائد السمطين*، ۲ / ۵۱).

ردیف ۹: ماجرای برکت دادن پیامبر (ص) به طعامی از آرد و خرماست که مادر آنس فراهم آورده بود و بسیاری از صحابه از آن اطعام شدند (شرف النبی، ۱۷۰؛ *الخرائج*، ۲ / ۵۰۷ - ۵۰۸؛ *مجلس در قصه رسول*، ۸۳؛ همین قصه با تغییرها و تفاوت‌هایی در *قصص الانبیای بوشنجی*، ۵۰۱).

ردیف ۱۰: ابوهریره می‌گوید: چند دانه خرما به پیامبر (ص) دادم و درخواستم تا از خداوند بخواهد به آن‌ها برکت دهد. چنین کرد، سپس گفت: این‌ها را بگیر و در توشه‌دانی بگذار. هرگاه خواستی دستت را درون توشه‌دان کن. پیوسته از آن می‌خوردیم و اطعام می‌کردیم تا اینکه گناهی مرتکب شدم و آن برکت از میان رفت. راوندی افزوده است: «گفته می‌شود: او از شهادت برای علی (ع) خودداری کرد اما بعداً توبه نمود. علی (ع) او را دعا کرد، برکت به خرما بازگشت. زمانی که ابوهریره رو به سوی معاویه نمود آن برکت قطع شد و ازین رفت» (*الخرائج*، ۱ / ۵۵). بیهقی در *دلائل النبوة* (۶ / ۱۱۰ - ۱۱۲) همین ماجرا را ذکر کرده؛ اما موضوع حمایت نکردن ابوهریره از حضرت علی (ع) را ندارد.

ردیف ۱۱: اسماعیل بن سالم می‌گوید که مأمور بوده است تا به همراه یکی دو نفر دیگر از کوفه به مدینه برود و اموال و نامه‌هایی را به امام موسی کاظم (ع) برساند. در راه بازگشت غذایی اندک داشته‌اند، امام توشه آن‌ها را به دستش زیرورو کرده و می‌گوید: این شما را تا کوفه می‌رساند. آن‌ها بازمی‌گردند و آن طعام اندک ایشان را کفایت می‌کند (*الخرائج*، ۱ / ۳۲۷).

ردیف ۱۲: ماجرای برکت یافتن طعام در خانه ابوطلحه و اطعام عده‌ای بسیار از صحابه است (*مجلس در قصه رسول*، ۸۲).

ردیف ۱۳: قصه برکت دادن به ثریدی اندک و اطعام اهل صغه به دست پیامبر (ص) است (*مجلس در قصه رسول*، ۸۴؛ مشابه همین حکایت در *الخرائج*، ۱ / ۸۸ - ۸۹).

ردیف ۱۴: این حکایت در متن همین مقاله آمده است.

ردیف ۱۵: ابوذر غفاری می‌گوید: «حضرت رسول (ص) در غزایی بود و ایشان را طعام نماند و احتیاج پدید آمد، فرمود: یا اباذر نزدیک تو هیچ طعام نیست؟ گفتم: خرمای چند درین مزود [= توشه‌دان] بمانده است. فرمود: حاضر کن. آن را بیاوردم. وی دست مبارکش در آن فروکرد و خرماها بیرون آورد. جمله بیست و یک خرما بود. یک‌یک خرما می‌نهاد و بسم‌الله می‌گفت تا که همه را جمع کرد. پس فرمود که بلال و اصحابش را بخوان. بخواندم و بیامدند و سیر بخوردند. دیگر فرمود: فلان کس را بخوان. بخواندم و بیامدند و سیر بخوردند. پس مرا فرمود: بنشین. بنشستم. آن حضرت از آن تناول فرمود و من نیز بخوردم. یک خرما بماند. آن را در مزود نهاد و مرا فرمود: یا اباذر، چون تو را چیزی باید، دست در مزود کن و بیرون آر آن را [و سر فرا مکن] و نگویند مکن تا بر تو نگویند نکنند. پس گفت: هرگاه که خواستی دست در آنجا کردم تا پنجاه وسق [= بار شتر] خرما از آنجا بیرون آوردم و آن مزود بر اثر بود، از پس باردار آویخته، در روزگار عثمان بیفتاد و ضایع شد» (راحة‌الارواح، ۴۳).

۷. این موضوع در قصص‌الانبیاء (۳۱۵) نیز وجود دارد.

۸. تأویل و موضع‌گیری سیاسی - اجتماعی را از مشخصه‌های بارز تفاسیر شیعی دانسته‌اند (نویا، ۱۳۷۳: ۲۷). این ویژگی‌ها در مناقب‌های شیعی نیز به‌روشنی دیده می‌شود.

### منابع فارسی و عربی

- ابن‌بزاز اردبیلی (قرن ۸ق) (۱۳۷۳). *صفوة‌الصفاء*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. بی‌جا: مصحح.
- ابن‌جوزی، عبدالرحمن بن علی (ف. ۵۹۷ق) (۱۳۸۱). *تلبیس ابلیس*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- آگامین، جورجو (۱۳۹۴). *نشانیگر همه چیزها*. ترجمه علی فردوسی. تهران: نشر دیبایه.
- الباعونی، شمس‌الدین ابی‌البرکات محمد بن احمد (ف. ۸۷۱ق؟) (۱۴۱۵ق). *جواهرالمطالب*. تحقیق محمدباقر المحمودی. قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.
- بخاری، صلاح بن مبارک (ف. ۷۹۳ق) (۱۳۷۱). *انیس الطالبین و عدة السالکین*. تصحیح خلیل ابراهیم صاری. به‌کوشش توفیق سبحانی. تهران: کیهان.
- بوشنجی، شیخ ابوالحسن بن الهیصم (قرن ۷ق؟) (۱۳۸۴). *قصص‌الانبیاء*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری. تصحیح سید عباس محمدزاده. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

- البیهقی، ابی‌بکر احمد بن الحسین (۳۸۴ - ۵۸ق) (۱۴۰۵ق). *دلایل النبوة و معرفه احوال صاحب الشریعه*. توثق اصوله و خرج حدیثه و علّق علیه عبدالمعطی قلعجی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ترمذی، محمد بن عیسی (۲۰۹ - ۲۷۹ق) (۱۳۸۳). *شمائل النبی*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- التیمی المغربي، القاضی نعمان (ف. ۳۶۳ق) (۴۲۳ق). *المناقب و المثالب*. تحقیق حاجربن أحمد العطیه. بیروت: الأعلمی.
- ثروت، منصور (۱۳۸۹). «کشف و کرامات و خوارق عادات». *دوفصلنامه تاریخ ادبیات*. ش ۶۵. صص ۲۱ - ۳۸.
- الجوینی الخراسانی، ابراهیم بن محمد (من أعلام القرن السابع و الثامن) (۱۴۰۰ق). *فرانئالسمطین*. حقه و علّق علیه محمدباقر المحمودی. بیروت: مؤسسه المحمودی للطباعه.
- خرگوشی، ابوسعید (ف. ۴۰۷ق) (۱۳۶۱). *شرف النبی*. ترجمه نجم‌الدین محمود راوندی. تصحیح محمد روشن. تهران: بابک.
- دشتی، علی (۱۳۸۴). *پردۀ پندار*. تهران: زوار.
- رادمش، عطا محمد و امیرحسین همته (۱۳۹۰). «خوارق عادات و انواع آن در تصوف اسلامی». *عرفانیات در ادب فارسی*. ش ۶. صص ۱۰ - ۴۸.
- رازی، ابوالفتوح (ف. ۵۵۴ق) (۱۳۷۵). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. ج ۲۰. ج ۴. تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- الراوندی، قطب‌الدین (ف. ۵۷۳ق) (۱۴۰۹ق). *الخرائج و الجرائح*. باشراف الحاج السید محمدباقر نجل المرتضی. قم: مؤسسه الامام المهدی.
- شیرت، ایون (۱۳۹۳). *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- شهبازی، ایرج و علی‌اصغر ارجی (۱۳۸۷). *سبع هشتم*. قزوین: سایه‌گستر.
- شیرری، قهرمان (۱۳۹۰). «کرامات تخیلی در تصوف». *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*. س ۱۹. ش ۷. صص ۶۳ - ۱۰۶.
- شیعی سبزواری، ابوسعید حسن بن حسین (قرن ۸ق) (۱۳۷۸). *راحة الأرواح*. تصحیح محمد سپهری. تهران: اهل قلم با همکاری انتشارات میراث مکتوب.

- طاهری عراقی، احمد (۱۳۸۲). «سرگذشت‌نامه‌های اسلامی: سیره، رجال، تراجم» در مجموعه مقالات یادگار طاهر. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، عمادالدین (قرن ۷ ق) (۱۳۷۹). مناقب‌الطاهرین. تحقیق حسین درگاهی. تهران: رایزن.
- طبری، محمدبن جریر (۲۲۴ - ۳۱۰ ق) (۱۳۶۳). تاریخ طبری. ج ۳. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- الطوسی، عمادالدین ابی‌جعفر المعروف به ابن حمزه (من اعلام القرن السادس) (۱۴۱۲ ق). *الثاقب فی المناقب*. تحقیق نبیل رضا علوان. قم: مؤسسه انصاریان.
- عهد جدید (۱۳۸۷). ترجمه پیروز سیار. تهران: نشر نی.
- عهد عتیق: کتاب‌های تاریخ (۱۳۹۷). ترجمه پیروز سیار. تهران: هرمس و نشر نی.
- غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۸۸). مقامات ژنده‌پیل. به‌اهتمام حشمت مؤید. تهران: علمی و فرهنگی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *تئاتر فلسفه*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده. تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *دیرینه‌شناسی دانش*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده. تهران: نشر نی.
- *قصص الانبیا (قرن ۷ ق؟)* (۱۳۶۳). مؤلف ناشناس. تصحیح فریدون تقی‌زاده طوسی. مشهد: باران.
- الگنجی الشافعی، محمدبن یوسف (ف. ۶۵۸ ق) (۱۴۰۴ ق). *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب*. تحقیق محمد هادی‌الأمینی. طهران: دار احیاء تراث اهل‌البيت.
- *مجلس در قصه رسول (قرن ۶ ق؟)* (۱۳۹۰). مؤلف ناشناس. تصحیح محمد پارسان‌سب. تهران: میراث مکتوب.
- محمدبن منور (۱۳۸۶). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (۳۵۷ - ۴۴۰ ق)*. تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: آگاه.
- محمدبن اسحاق (ف. ۱۵۱ ق) (۱۳۷۷). *سیرت رسول‌الله*. به روایت ابن‌هشام (ف. ۲۱۳ ق). ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق‌بن محمد همدانی. ج ۲. تصحیح اصغر مهدوی. تهران: خوارزمی.
- مشایخی، عادل (۱۳۹۵). *تبارشناسی خاکستری است*. تهران: ناهید.

- مقامات [زین‌الدین ابابکر] تاییدی (ف. ۷۹۱ق) (۱۳۸۲). مؤلف ناشناس. تصحیح سید علاء‌الدین گوشه‌گیر. دزفول: افهام.
- مناقب اوح‌الدین حامدین ابی‌الفخر کرمانی (ف. ۶۳۵ق) (۱۳۴۷). مؤلف ناشناس. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۲). کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار. تصحیح علی‌اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
- نوشته بردریا (مقامات خرقانی) (۱۳۸۴). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- نوپا، پل (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نیشابوری، ابوبکر عتیق (قرن ۵ق) (۱۳۹۲). قصص قرآن (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی). به‌اهتمام یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.
- واقدی، محمدبن عمر (۱۳۰ - ۲۰۷ق) (۱۳۸۸) مغازی. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Agamben, G. (2015). *Neshângar-e Hamay-e Chizhâ*. A. Ferdowsi (Trans.). Tehran: Dibayeh. [in Persian]
- *Ahd-e Atiq: Ketâb-hâ-ye Târikh*. (2018). P. Sayar (Trans.). Tehran: Hermes & Ney Publication. [in Persian]
- *Ahd-e Jadid*. (2008). P. Sayar (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Al-Ba'uni, Shams Al-Din Abi-Albarakât Mohammad Ibn Ahmad (1994). *Javâher-Al Matâleb*. M.B. Al-Mahmudi (Ed.). Qom: Ehya' Al-Saghafa Al-Eslamiya Publication. [in Persian]
- Al-Bayhaghi, Abi Bakr Ahmad Ibn Al-Hossien (1984). *Dalâ'el-Al Nobovva va Ma'reft-o Ahvâl Sâheb-Al Shari'a*. A.M. Ghal'aji (Ed.). Beirut: Dar-Al Kotob-Al 'Eslmiya Publication. [in Persian]
- Al-Ganji Al-Shafe'i, Mohammad Ibn Yusof (1983). *Kefayat-Al Taleb fi Manâqeb Ali Ibn Abi-Tâleb*. M.H. Al-Amini (Ed.). Tehran: Dar-o Ehya' Toras Ahl-Al Bayt Publication. [in Persian]
- Al-Jovayni Al-Khorasani, Ibrahim Ibn Mohammad (1980). *Farâ'ed-Al Semtayn*. M.B. Al-Mahmudi (Ed.). Beirut: Al-mahmudi Publication. [in Persian]
- Al-Râvandi, Qotb-Al Din (1988). *Al-Kharâ'ej va Al-Jarâ'eh*. M.B.N. Al-Morteza (Ed.). Qom: Al-Emam Mahdi Publication. [in Persian]
- Al-Tamimi Al-Maghrebi, Al-Qazi No'man (2002). *Al-Manaqeb va Al-Masâleb*. H.I.A. Al-Atiya. Beirut: Al-A'lami Publication. [in Persian]
- Al-Tusi, Ibn Hamza (1991). *Al-sâqeb fi Al-Manâqeb*. N.R. Alvan. Qom: Al-Ansariyan Publication. [in Persian]

- Bokhari, Salah Ibn Mobarak (1992). *Anis-Al Tâlebin va 'Oddat-Al Sâlekin*. K.E. Sari (Ed.). Tehran: Kayhan Publication. [in Persian]
- Bushanji, Abol-Hasan Ibn Al-Haysam (2005). *Qesas-Al Anbiya'*. Mohammad Ibn As'ad Ibn Abdollah (Trans.). A. Mohammad-Zadeh (Ed.). Mashhad: Ferdowsi University Publication. [in Persian]
- Dashti, A. (2005). *Parde-ye Pendâr*. Tehran: Zovvar Publication. [in Persian]
- Foucault, M. (2011). *Te'âtr-e Falsafe*. N. Sarkhosh & A. Jahandideh (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Foucault, M. (2012). *Dirineshenâsi-ye Dânesesh*. N. Sarkhosh & A. Jahandideh (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Ghaznavi, Sadid Al-din Mohammad (2009). *Maqâmât-e Zhandeh Pil*. H. Mo'ayyed (Ed.). Tehran: 'Elmi va Farhangi Publication. [in Persian]
- Ibn-e Bazzaz-e Ardabili (1994). *Safvat-Al Safâ*. G.T. Majd (Ed.). Published by editor. [in Persian]
- Ibn-e Jowzi, Abdorahman Ibn 'Ali (2002). *Talbis-e 'Eblis*. A.Z. Qaraguzlu (Trans.). Tehran: Markaz-e Nashr-e Dâneshgahi.
- Khargushi, A. (1982). *Sharaf-Al Nabi*. N.M. Ravandi (Trans.). M. Rowshan (Ed.). Tehran: Babak Publication. [in Persian]
- Majles dar Qesa-ye Rasul (2011). M. Parsa-Nasab (Ed.). Tehran: Miras-e maktub. [in Persian]
- *Manâqeb-e 'Owha Al-din Kermâni* (1968). B.A. Foruzanfar (Ed.). Tehran: Bongah-e Tarjoma va Nashr-e Ketab Publication. [in Persian]
- *Maqâmât-e Tâybâdi* (2003). A.A. Gushehgir (Ed.). Dezful: Afham. [in Persian]
- Mashayekhi, A. (2016). *Tabârshenâsi Khâkestari 'Ast*. Tehran: Nahid Publication. [in Persian]
- Maybodi, A. (2003). *Kashf-Al Asrâr va 'Odat-Al Abrâr*. A.A. Hekmat (Ed.). Tehran: Amir Kabir Publication. [in Persian]
- Mohammad Ibn Al-monavvar. (2007). *'Asrâr-Al Towhid*. M.R.S. Kadkani (Ed.). Tehran: Agâh Publication. [in Persian]
- Mohammad Ibn Eshaq (1998). *Sirat-e Rasul-Allâh*. Rafi' Al-Din Eshaq Hamadani (Trans.). 2Vols. A. Mahdavi (Ed.). Tehran: Kharazmi. [in Persian]
- *Nevešteh bar Daryâ* (2005). M.R.S. Kadkani (Ed.). Tehran: Sokhan Publication. [in Persian]
- Neyshaburi, Abubakr Atiq (1994). *Qesas-e Qorân*. Y. Mahdavi (Ed.). Tehran: Kharazmi. [in Persian]
- Nwyia, P. (1994). *Tafsir-e Qorâni va Zabân-e 'Erfâni*. E. Sa'adat (Trans.). Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi Publication. [in Persian]
- *Qesas-Al Anbiya'* (1984). F.T. Tusi (Ed.). Mashhad: Baran. [in Persian]
- Radmanesh, A.M. & A.H. Hemmati (2011). "Khavâreq-e 'Adât va 'Anva'-e 'Ân dar Tasavvof-e 'Eslâmi". *Erfâniyât dar Adab-e Fârsi*. No. 6. pp. 10 - 48. [in Persian]

- Razi, Abu Al-Fotuh (1996). *Rowz-Al JANân va Rowh-Al Janân fî Tafsir-Al Qorân*. Vol. 4. M.J. Yahaghi & M.M. Naseh (Eds.). Mashhad: Bonyad-e Pazhuhesh-hay-e Eslami Publication. [in Persian]
- Servat, M. (2010). "Kashf-o Karâmât va Khvâreq-e 'Âdât". *Târikh-e Adabiyat*. No. 65. pp. 28 - 31. [in Persian]
- Shahbâzi, I. & A.A. Arji (2008). *Sob'e Hashtom*. Qazvin: SayeGostar Publication. [in Persian]
- Sherratt, Y. (2014). *Falsaffe-ye Olum-e Ejtemâ'I Qâre'i*. H. Jalili (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Shi'I Sabzevari, Abu-Sa'id Hassan Ibn Hossein (1999). *Râhat-Al Arvâh*. M. Sepehri (Ed.). Tehran: Ahl-e Qalam & Miras-e Maktub Publication. [in Persian]
- Shiri, Q. (2011). "Karâmât-e Takhayoli dar Tasavvof". *Faslnâme-ye Zabân va Adabiyât-e Fârsi*. No. 7. pp. 63 - 106. [in Persian]
- Tabari, Emad Al-Din. (2000). *Manâqeb-Al Tâherin*. H. Dargahi (Ed.). Tehran: Rayzan. [in Persian]
- Tabari, Mohammad Ibn Jarir (1984). *Târikh-e Tabari*. Vol. 3. A.Q. Payandeh (Trans.). Tehran: Asatir. [in Persian]
- Taheri Eraqi, A. (2003). "Sargozasht-Name-Hâ-ye Eslami: Sireh, Rejâl, Tarâjem" in *Yâdegâr-e Tâher*. Tehran: Markaz-e Nashr-e Dâneshgahi Publication. [in Persian]
- Termazi, Mohammad Ibn Isa (2004). *Shamâ'el-Al Nabi*. M.M. Damghani (Trans.). Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Vaqedi, Mohammad Ibn Omar (2009). *Maghâzi*. M.M. Damghani (Trans.). Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi Publication. [in Persian]